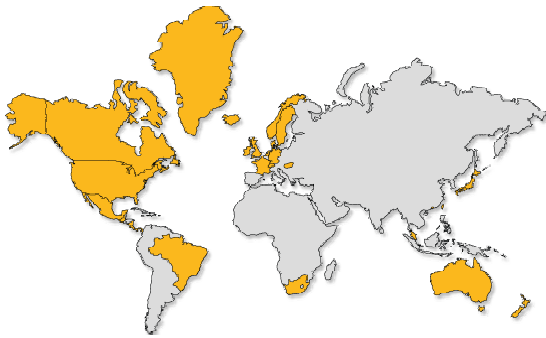


روند جهانی حقوق بشر از روزهای آغازین تا اکنون



آزادی طبیعی انسان به معنای آزادی از هر گونه قدرت برتر در کره خاک است و اینکه تحت اراده یا حاکمیت قانونی هیچ فردی نباشد بلکه فقط قانون طبیعت بر او حکومت کند. آزادی انسان در جامعه‌ی بایست تحت هیچ قدرتی قانونی غیر از حاکمیت آنچه که با رضایت مشترک مردم بر پا شده، قرار نگیرد. . . . جان لاک (John Locke) فیلسوف انگلیسی (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲).

حقوق بشر، از آنجائیکه بر مبنای فقط انسان بودن شخص قرار دارد، جهانی، برابر و سلب نشدنی است. این حقوق بطور جهانی به تمام نوع بشر تعلق دارد. یک موجود یا انسان است یا نیست و از این رو حقوق بشر را بطور مساوی داراست و یا از آنها محروم است. و همانطور که یک فرد نمی تواند از انسان بودن خود باز ایستد - - صرف نظر از آنکه چقدر با او بطور غیر انسانی رفتار شود - - به همان شکل این حقوق از دست دادنی نیست. یک فرد حق داشتن حقوق انسانی را داشته و توسط آنها قدرت می یابد. حقوق بشر، که هر شخصی صرف نظر از کشور و جامعه از آن برخوردار است، چهار چوبی را جهت سازمان سیاسی و استانداردهای حقوقی سیاسی ارائه می دهد. جائیکه این حقوق بطور سیستماتیک نقض می شود، خواسته ها و مطالبات حقوق بشر بطور قاطعانه و بنیادین بروز می کند. حتی در جوامعی که حقوق بشر عموماً ارج گذاشته می شوند، افراد، جهت رسیدن به آن استانداردهای خود، دولتها را مرتب تحت فشار قرار میدهند.

تمام جوامع دنیا عقاید و اعتقاداتی در مورد عدالت، انصاف، احترام و عزت دارند. با این حال، حقوق بشر مسیری است در جهت اجرای بینش و تکوین ویژه ای از عدالت اجتماعی. در واقع، اندیشه حقوق بشر - - اندیشه ای که تمام افراد بشر، فقط بخاطر اینکه انسان هستند، از حقوق سلب نشدنی و ویژه ای برخوردارند که قادرند از آنها علیه جامعه و حکمرانانشان استفاده کنند - - برای تمامی جوامع غیر غربی و یا جوامع غربی غیر مدرن اصلی، پدیده ای غریب بشمار می رفت. تقریباً تمامی جوامع پیش از عصر جدید به حکمرانان به دیده افرادی که با حاکمیت کافی به نفع اکثریت جامعه ممالک را اداره می کنند، می نگریستند. این قیومیت از طریق حکم الهی، قانون طبیعت، سنت و یا زد و بندهای سیاسی صورت می گرفت. این حق (استحقاق) تمامی نوع بشر نبود که زمامداران امور می بایست عادل باشند. در یک جامعه منظم، مردم می بایست از تعهدات سیاسی زمامداران امور نفع می بردند ولی مردم، حقوق انسانی یا طبیعی نداشتند تا بتوانند آنها را علیه فرمانروایان ظالم بکار گیرند.

حقوق بشر در اروپای قرن ۱۷، وارد جریان اصلی عمل کردهای سیاسی شد. رساله دوم دولت، نوشته جان لاک (که در طلوع انقلاب عظیم انگلیس که کینگ جیمز دوم را سرنگون ساخت در سال ۱۶۸۸ منتشر شد،) نخستین تئوری تمام عیار حقوق طبیعی را ارائه داد.

تئوری لاک با وضعیت طبیعت پیش-اجتماعی که در آن افراد برابر، حقوقی طبیعی را در رابطه با حیات، آزادی ها و مابملک شان دارند، آغاز می گردد. گرچه، در نبود دولت، این حقوق چندان ارزشی ندارند. این حقوق غیر ممکن است که توسط عمل شخص محافظت شود و منازعه بر سر حقوق خود علت قدرتمند کشمکش هاست. از این رو، افراد، جوامع را تشکیل داده و جوامع دولت ها را تا از این طریق قادر به بهره بری از حقوق طبیعی خود کردند. برطبق نظریه لاک، دولت براساس معاهده اجتماعی بین فرمانداران و فرمانبران است. شهروندان تنها اگر دولت از حقوق انسانی آنها، که از نظر معنوی برتر و بالاتر از خواسته ها و منافع دولت است، دفاع کند، مجبور به اطاعت از آن هستند.

دولت تا حدی که بطور سیستماتیک بهره‌وری حقوق انسانی شهروندان خود را محافظت کند، اجازه عمل دارد. بینش حقوق بشر در آغاز فقط به طبقه متوسط مربوط می‌شد. بورژوازی (طبقه متوسط) در حال رشد اروپای مدرن اولیه، علیه حقوق و خواسته‌های میزان رشد و نمو بالا و امتیازات و مزیت‌های سنتی، بسته به مساوات انسانی طبیعی و حقوق طبیعی سلب‌نشده، خواسته‌های سیاسی خود را به پیش برد. این انقلاب سیاسی بورژوازی (طبقه متوسط) محدودیت‌های شدیدی را با خود به همراه داشت. لاک، برای مثال، علیرغم گستردگی ظاهری زبان حقوق بشر، تئوری حفاظت از حقوق مردان اروپائی دولتمند و دارای ملک را ارائه داد. زنان، بهمراه مستخدمین "بی‌تمدن"، و مزد بگیران زن یا مرد، بعنوان حق‌داران بشمار نمی‌آمدند.

ولی به محض آنکه تصور و حقوق برابر و سلب‌نشده برای همه پیش آمد، مسئولیت اثبات ادعا به سوی کسانی که مانع این حقوق برای افراد دیگر می‌شوند جلب شد.

برای مثال، ادعاهای برتری با دلایل برتری نژادی یا داشتن فضیلت بالاتر توجیه شد. مزیت و برتری معمولاً با زور محافظت می‌شد. برگزیدگان حاکم بر جامعه، با قبول اندیشه حقوق بشر، روز بروز فرار از منطق حقوق بشر را مشکل‌تر می‌یافتند. برخی از مجادلات عظیم سیاسی دو قرن اخیر در رابطه با بسط قیومیت شناخته شده حقوق بشر بوده است. کوشش در جهت اعطای حق رای ماورای تعداد اندک نخبگان مالک منجر به مجادلات شدیدی در بیشتر ممالک اروپائی قرن نوزدهم شد. در خواست‌های کارگران جهت دستمزدهای عادلانه، حق تاسیس تشکیلات در میان خود و نیز طلب شرایط کاری انسانی‌تر، اغلب منجر به زدوخوردهای سیاسی خشونت‌آمیزی در بیشتر اروپا تا جنگ جهانی اول و در ایالات متحده تا مدتها پس از آن شد. پایان دادن به عدم پذیرش سازمان یافته حقوق بشر که در ذات سیستم مستعمره‌گرایی قرار داشت، مشکل سیاسی جهانی مهمی در طی دهه‌های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ شده و تقلا در جهت از بین بردن تبعیض نژادی براساس نژاد و جنس در بسیاری از کشورها در طی ۳۰ سال اخیر، مسئله‌ای خطرناک بوده است. در تمامی این موارد، گروه‌های محروم از حقوقی که به آنها داده شده بود جهت برسمیت‌شناساندن قانونی حقوقی که از آنها سلب شده بود استفاده می‌کردند. برای مثال، کارگران با استفاده از حق رای خود و آن اندازه که آزادی مطبوعات و اجتماعات اجازه می‌داد جهت از بین بردن تبعیض‌های قانونی که بر اساس ثروت و ملک بنا شده بود، استفاده می‌کردند. آنها خواستار حقوقی تازه که آزادی‌های واقعی، مساوات و امنیت کاری برای مردان (و سپس زنان) به ارمغان می‌آورد، بودند.

اقلیت‌های نژادی، قومی و مذهبی، زنان و افرادی که تحت حکومت مستعمره‌ای زندگی می‌کردند نیز از حقوق اعطایی به آنها استفاده کرده و جهت برسمیت‌شناساندن خود و شرکت در امور جامعه بعنوان اعضای برابر استفاده می‌کردند. در هر مسئله‌ای، جوهر مشاجره این بود که ما، کمتر از شما، انسان نیستیم. پس، ما نیز همان حقوق اساسی را که شما از آن بهره‌مند هستید خواستار بوده و مساوات و احترام برابر را از کشور انتظار داریم. و در هر یک از موارد، پذیرش چنین دلایلی منجر به تغییرات سیاسی و اجتماعی عظیمی گشت. در دو دهه اخیر، نیروی انقلابی تقاضای حقوق بشر بسیار مشخص شده است. در سرتاسر گیتی، رژیم‌هایی که با بدبینی، زبان حقوق بشر را مخدوش کرده‌اند با شهروندانی مواجه گشته‌اند که آنها را وادار به جدی گرفتن حقوق بشر ساخته‌اند. در آمریکای جنوبی و مرکزی، دولتهای سرکوبگر در طی دهه ۱۹۸۰ سقوط کردند. در آسیا و آفریقا، آزاد منش‌سازی و مردمی‌سازی، غیرعادی ولی واقعی بوده و در برخی کشورها (برای مثال، کره جنوبی و آفریقای جنوبی) چشمگیر بود. گسترش حقوق بشر نه طبیعی و نه اجتناب‌ناپذیر است. پس روی، امکان دارد و حتی در بعضی موارد قابل وقوع است. دیکتاتورهای سرکوبگر باقیمانده در جهان شاید تا مدتها بر سر قدرت بمانند. ولی درسی را که از جریانات اخیر تاریخ می‌توان آموخت این است که هرگاه به مردم شانس انتخاب داده شود، حقوق بشر شناخته شده در جهان را انتخاب می‌کنند. و هر کوتاهی و کمبودی که در میان باشد، ما در دنیائی زیست می‌کنیم که در آنها دولت‌های محدودتر از هر برهه‌ای از زمان قادر به رد انتخاب مردم از این آزادی‌ها هستند.

حقوق بشر بعنوان مسئله‌ای بین‌المللی: در دنیای پس از جنگ سرد، تقریباً کلیه کشورها، در سراسر مناطق گیتی، در هر سطحی از توسعه، تعهد خود را بر حقوق بشر ابراز می‌دارند. یکی از نشانه‌های ژرف آن کنفرانس جهانی حقوق بشر ۱۹۹۳ در شهر وین بود که نتیجه آن امضای طیفی از اعلامیه‌ها و اعلام عمل‌های گوناگون توسط ۱۷۱ کشور جهان بود. با گسترش مداوم آزاد منش‌سازی و مردمی‌سازی سیاسی، دولت‌های بیشتری تحت فشار هستند تا تعهدات خود را در این زمینه‌ها بر مرحله عمل در آورند. در دنیای امروز، موارد مکرر نقض حقوق بشر، سستی مشروعیت ملی و بین‌المللی یک رژیم را حاصل می‌شود. این وضعیت از لحاظ تاریخی بی‌سابقه است. حقوق بشر برای فقط نیم قرن است که موردی تثبیت شده در مناسبات بین‌المللی شده است. تا قبل از جنگ جهانی دوم، حتی قتل عام و نسل‌کشی‌هایی چون همه‌کشی روسها علیه یهودیان و قتل عام ارمنه توسط ترکها فقط با یک اعلام نارضایتی مودبانه پایان

می گرفت. تخلفات نه چندان چشم گیر حتی موضوع مناسبی برای مکالمات سیاسی بشمار نمی آمد. اینکه چگونه دولتی در محدوده خود با اتباع خود رفتار می کند موضوعی کاملاً در محدوده و قلمرو داخلی آن کشور محسوب می شد. در واقع خود کشورها و جامعه بین المللی خود را متعهد دیدند تا در چنین اموری دخالت نکنند. حتی پیمان ایده آلیستی لیگ ملتها (Covenant of the League of Nations) نیز از حقوق بشر به عنوان موضوعی که از لحاظ بین المللی قانونی باشد ذکر نمی کرد. از کشتار یهودیان تا جنگ سرد: کشتار یهودیان، که در آن نازی های آلمان بطور سیستماتیک سعی در از بین بردن یهودیان اروپا داشتند، موضوع حقوق بشر را به صحنه مناسبات بین المللی کشاند. جامعه بین الملل، با وجود قساوت تکان دهنده نازی ها، فاقد زبان سیاسی و حقوقی در محکوم نمودن آنها بود. قتل عام شهروندان خلاف قواعد بین المللی نبود. دولت آلمان ممکن بود تحت قوانین جنگ در رابطه با رفتارش با شهروندان در مناطق اشغالی مسئول بوده باشد ولی در کشتن آلمانی ها صرفاً از حقوق مستقل خود استفاده می کرد. و دیپلماسی " واقع گرا" سنتی، که منافع ملی را بر حسب قدرت مملکت معین می نمود، هیچ گونه علاقه مربوط و اساسی را که توسط رفتار وحشیانه اتباع خارجی تهدید می شد، نمی یافت.

محکمه های جنایات جنگی نورمبرگ (1945 – 1946) (Nuremberg) اتهام بی سابقه جنایات علیه بشریت را عرضه کرد. برای اولین بار، مقامات رسمی یک کشور از لحاظ قانونی برای تخلفات شان علیه افراد و اتباع، نه کشورها، و کسانی که در بسیاری از موارد ملیت آن کشور را داشته و خارجی نبودند، در برابر جامعه مسئول شناخته شدند. ولی در سازمان ملل بود که حقوق بشر واقعاً بعنوان موضوع مناسبات بین المللی بروز کرد. حقوق بشر در منشور سازمان ملل که در سال ۱۹۴۵ بتصویب رسید جای مخصوصی برای خود دارد. این سازمان نوپا بسرعت دست بکار شد تا معیارها و ضوابط حقوق بشر بین المللی اصیل را وضع کند. در روز ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل، اعلامیه جهانی حقوق بشر (Universal Declaration of Human Rights) را تصویب نمود.

این لیست جامع حقوق انسانی، روشی را تدوین کرد که طریقی را که کشورهای جهان با شهروندان خود رفتار می کنند نه تنها یک مسئله بین المللی مشروع است بلکه منوط به استانداردهای بین المللی نیز می باشد. با آغاز جنگ سرد، حقوق بشر نیز بیشتر و بیشتر بشکل سلاح منازعات فکری در آمد. همانطور که ایالات متحده مایل به پذیرش وحشیانه ترین عمل کردهای ضد حقوق انسانی در رژیم های ضد کمونیستی " دوستانه" بود، اتحاد شوروی نیز در موقع لزوم کاملاً آماده استفاده از زور در جهت تثبیت رژیم های خودکامه " دوستانه" که در دایره نفوذ آن عمل می کردند، بود. بعلاوه، برخی از کشورها مایل به چیزی بیشتر از بیانیه پرقدرت ضوابط ارائه شده توسط اعلامیه جهانی حقوق بشر بودند. آنها، گرچه دیگر مایل به جدا کردن کامل حقوق بشر ماورای قلمرو بین المللی نبودند، با این حال حتی اجازه بازبینی های چند جانبه شیوه های حقوق بشر ملی را نمی دادند چه برسد به تحمیل بین المللی یا حتی اجبار آنها. به کمسیون حقوق بشر سازمان ملل حتی اجازه مرور هزاران شکایتی که در رابطه با نقض حقوق بشر به سازمان ملل می رسید، داده نمی شد. سازمان ملل یک دولت جهانی نیست که بر کشورها حاکمیت داشته باشد بلکه سازمانی است بین دولتی. بدون تائید اعضای خود – کشورهای مستقل – قادر به انجام هیچ کاری نیست. در طی بیست سال اول جنگ سرد، هیچیک از کشورهای بلوک مایل نبود که به سازمان ملل اجازه عمل در قلمرو حقوق بشر دهند. تا اواسط دهه ۶۰، کشورهای آسیایی – آفریقایی بزرگترین گروه را در سازمان ملل تشکیل می دادند. این کشورها، که متحمل سلطه مستعمراتی شده بودند، علاقه ویژه ای به حقوق بشر داشتند. بلوک شرق و برخی از کشورهای اروپایی و آمریکایی با آنها همدردی میکردند. سازمان ملل مجدداً حقوق بشر را مورد بررسی قرار داد. از این مهم تر، معاهده های حقوق بشر بین المللی در دسامبر ۱۹۶۶ به پایان رسید. این معاهده ها به همراه اعلامیه جهانی موضع اصیل حقوق بشر شناخته شده ملل هستند. جامع بودن این معاهده ها خود سازمان ملل را ملزم می ساخت که کار حقوق بشر را از تشکیل استانداردها به اجرای استانداردها بکشاند. در این زمینه سازمان قادر به انجام هیچ کاری در دهه اول کار خود نشد.

در غیاب یک ارگان قانونی بین المللی، قانون بین المللی تا حد زیادی قراردادی باقی می ماند. بیشتر تعهدات قانونی بین المللی امروزه از پیمان هایی سرچشمه می گیرند که از معاهدات رسمی و مستند بین خود کشورها تشکیل شده است. از آنجائیکه دولت ها در قبول و رد معاهده ها، بسته به مناسب بودن آنها، آزادی عملی دارند، تعهدات قوانین بین المللی تا حد زیادی داوطلبانه است. از این رو کشورها آزادانه مختارند تا تعهدات بین المللی را تشکیل دهند که از لحاظ بین المللی اعمال شدنی نیست. که دقیقاً همان کاری است که در مورد حقوق بشر به انجام رساندند. ساختار "اجرایی" معاهدات را در نظر بگیرید. کشورها می بایست گزارشهای مکرری در رابطه با پیروی شان از قوانین تسلیم کنند. کمیته های سرپرستی قادر به پرس وجوی نمایندگان کشورها در باره گزارشات و تذکر در رابطه به ضعفهای آنها هستند.

ولی این کمیته ها قادر به یافتن تخلفات از معاهده، تقاضای تغییر در روش کشورها و یا حتی در صدد جبران خسارات قربانیان نمی باشند. گرچه ضوابط حقوق بشر تا اواسط دهه ۱۹۶۰، از لحاظ بین المللی شناخته شده بود، اجرای این ضوابط کاملاً در عهده کشورها بود. نظام حقوق بشر که در سرتاسر گیتی در حال گسترش است، استقامت و پایداری منطبق احترام به اقتدار را، حتی تا به امروز، منعکس می کند. تجدید حیات کارتر: پیشروی های کوچکی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ بوقوع پیوست. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل اختیار یافت تا نقص حقوق بشر را در کشورهای بخصوصی مورد بررسی قرار دهد.

نقض حقوق بشر در مناطق اشغالی اسرائیل، آفریقای جنوبی و شیلی مورد رسیدگی قرار گرفت. ولی نقطه عطف حقوق بشر بعنوان یک مسئله بین المللی در سال ۱۹۷۷، وقتی جیمی کارتر پست ریاست جمهوری آمریکا را بعهده گرفت، بوقوع پیوست. کارتر با قبول حقوق بشر بعنوان اولویت خط مشی خارجی آمریکا، لاقلاً تا حدی توازن حقوق بشرجهانی را از سیاست های غرب - شرق جنگ سرد و منازعات شمال - جنوب بر سر نظم جدید اقتصادی بین المللی، برهم زد. این محرکی جدید به حقوق بشر داده و باعث مشروعیت بیشتر طرفداران حقوق بشر در سرتاسر جهان شد. در داخل سازمان ملل، کمیسیون احیا شده حقوق بشر، به سرپرستی کانادا، هلند و کشورهای دیگر، معاهدات نوینی در رابطه باحقوق زنان (۱۹۷۹)، شکنجه (۱۹۸۴) و حقوق کودکان (۱۹۸۹) ارائه داد. افراد صالحی گماشته شدند تا تخلفات حقوق بشر را در کشورهای گوناگون مورد رسیدگی قرار دهند. کمیسیون همچنین شگرف های نوین خلاقه ای را تدبیر کرد تا با نوع ویژه ای از تخلفات، بویژه ناپدید شدگی، مقابله شود.

اواسط دهه ۱۹۷۰ شاهد بروز حقوق بشر در عرصه خط مشی خارجی دوجانبه بود. برای مثال، ایالات متحده و کشورهای اسکاندیناوی شروع به بررسی روش های حقوق بشر کشورهای دریافت کننده کمک، در رابطه با خط مشی های حمایتی خود نمودند. و لایحه پایانی هلسینکی ۱۹۷۵ (Helsinki Final Act of 1975) آشکارا حقوق بشر را در معرض مناسبات آمریکا و شوروی قرار داد. تا اواسط دهه ۱۹۸۰، منازعه در بیشتر کشورهای غربی کمتر بر اینکه آیا حقوق بشر می بایست در خط مشی خارجی نقش داشته باشد - مسئله ای که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۸۰ هنوز بحث برانگیز بود - دور می زد تا آنکه کدام یک از این حقوق می بایست بکاربرده و اینکه در کجا اعمال شود. دهه ۱۹۷۰ نیز دهه ای بود که در آن سازمان های غیر دولتی (NGOs) نگران حقوق بشر بعنوان یک نیروی سیاسی عظیم سر برآوردند که با دریافت جایزه صلح نوبل برای سازمان عفو بین الملل (Amnesty International) در سال ۱۹۷۷، جهت پشتیبانی این سازمان از زندانیان سیاسی، اثری بزرگ بر جای نهادند. تا سال ۱۹۸۰، حدود ۲۰۰ سازمان غیر دولتی در آمریکا وجود داشت که از طریقی با مسئله حقوق بشر ربط داشت و حدود همین تعداد نیز در انگلیس فعالیت داشتند. این گروهها، علاوه بر حمایت شان از قربانیان تخلفات و سوء استفاده از حقوق بشر، در عرصه تغییر خط مشی های حقوق بشر جهانی چند جانبه و دو جانبه نقش مهمی را ایفا نمودند.

مبارزات بین المللی علیه شکنجه توسط عفو بین الملل در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نقش عظیمی در صدور معاهده ۱۹۸۴ سازمان ملل بر علیه شکنجه داشت. در سطح ملی، بخش هلندی عفو بین الملل در صدور گزارش رسمی ۱۹۷۹ دولت در مورد حقوق بشر و توسعه آن نقش داشت. و فعالین ضد نظام آپارتاید در ایالات متحده و چندین کشور اروپایی تأثیری بس عظیم در خط مشی خارجی بر علیه آفریقای جنوبی در دهه ۱۹۸۰ داشتند. جو پس از جنگ سرد: رویدادهای پس از جنگ سرد باعث تحکیم روش های چند جانبه، دو جانبه و مافوق ملیتی حقوق بشر شد. مکانیسم های چند جانبه ای موجود با شدت هر چه تمام تر و بی طرفی کامل تری اجرا شده و ابتکارات نوینی، همچون تشکیل کمیسیون عالی حقوق بشر سازمان ملل، که تعهد و مسئولیت نظارت بین المللی شدیدتر بر حقوق بشر در میان کشورها دارد، بکار برده شد.

در بیشتر ممالک، حقوق بشر در دستور عمل های سیاست خارجی، بیشتر بشکل یک مسئله ریشه دار و کمتر بشکل یک مسئله پر جنجال تبدیل شده بود و مدافعین و سازمان های حقوق بشر غیر دولتی نقش مهمی را در صحنه سیاست بازی می کردند. موارد حقوق بشر جهانی هنوز یک بحث سیاسی داغ است. در کنفرانس جهانی وین، تعداد اندکی از کشورها، نهایتاً ناموفق، مخالف کوشش های جامعه جهانی در وادار ساختن کشورها در پیروی از استانداردهای تعیین شده توسط اعلامیه جهانی و معاهده های مربوط به آن بودند. در مناسبات دو جانبه، مطرح کردن موارد حقوق بشر هنوز از نظر بسیاری کشورها خوشایند نیست همانطور که می توان از مناسبات خشک بین چین و شرکای بازرگانی آن در سالهای پس از قتل عام اهالی چین در میدان تیانان من (Tiananmen Square) آن را بوضوح مشاهده کرد.

بیشتر کشورهای جهان هنوز از تحمیل حقوق بشر در سطح بین المللی به اندازه ای که برخی از NGO های حقوق بشر را راضی کند ممانعت می ورزند. بسیاری از کشورها، با اینکه تا حد زیادی در بکار بستن این حقوق در چند دهه اخیر تلاش نموده اند ولی هنوز راه زیادی باقی مانده است. هنوز رژیمهایی در سراسر جهان - - کوبا، عراق، برمه، کره شمالی و کشورهای دیگر - - در قدرت هستند که تخلفات حقوق انسانی در آنها مرتب رخ می دهد. و همانطور که در

گزارش های گروه های گوناگونی همچون سازمان غیر دولتی ناظر حقوق بشر و وزارت امور خارجه آمریکا، بسیاری از کشورهای جهان هنوز مشکلات حقوق بشر عظیمی دارند. با این حال، علاقه و اشتیاق نوینی در بین جامعه ملل در جهت تحت فشار قرار دادن مواردی که نقض حقوق بشر بطور سیستماتیک صورت می گیرد بوجود آمده است. در طی جنگ سرد، نسل کشی در کمبوجیه با اظهار همدردی و تأسف همراه بود و نه بیشتر. در سال ۱۹۹۴ در کشور رواندا (Rwanda)، در عوض، جامعه ملل با دخالت نظامی به پاسخ نسل کشی رفت. در ۱۱ سالوادور، ناظرین حقوق بشر سازمان ملل نقشی بس عظیم در دستیابی به یک معاهده سیاسی و خلع نظامی پس از یک جنگ داخلی ده ساله در کشور داشتند. در سومالی، وقتیکه کشور در دام سیاستهای فرمانروایان ظالم افتاد، نیروهای نظامی چند جانبه ای دخالت کرده تا عملاً صدها هزار نفر انسان بی گناه را از گرسنگی نجات دهند. و در کمبوجیه، عملیات عظیم سازمان ملل به براندازی نیروهای ویتنامی اشغال کننده و استقرار یک دولت منتخب آزاد انجامید. حال کشور بوسنی را در نظر بگیرید.

پس از سه سال ونیم امتناع از سر فرود آوردن به زور و سیاست های تزکیه قومی، جامعه ملل، به رهبری ایالات متحده، موافقت نامه ای جهت پایان جنگ داخلی، که نزدیک به یک چهارم میلیون کشته و ۲ میلیون نفر را آواره کرد، را تدوین کرد. اینکه صلح تا چه حد پایدار می ماند روشن نیست. ولی تمایل کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و چندین کشور غیر عضو در اروپای مرکزی و شرقی جهت مهیا نمودن ۵۰ هزار قوای نظامی در به اجرا گذاشتن مفاد صلح دیتون (Dayton)، به روشنی، افزونی اهمیت سیاست های انسان دولتی و حقوق بشر در برنامه های کار ممالک در سطح کشوری و جهانی در دهه ۹۰ و ماورای آن را نشان می دهد.

"حاکمیت دولت ... هنوز حاکمیتی ناخالص است: برای عدالت کامل، باید تصدیق و رضایت افراد تحت حکومت را در اختیار داشت. هیچ حقی خالص بر من و اموالم بجز آنچه واگذار می کنم ندارد. پیشرفت از یک حکومت مطلق به یک حکومت محدود، و از یک حکومت محدود به یک دمکراسی، پیشرفتی است بسوی احترام حقیقی به افراد..." هنری دیوید تورو (Henry David Thoreau) مقاله نویسن آمریکائی (۱۸۶۲-۱۸۱۷)

گرچه کشورهای مستقل مسئولیت اصلی را در به اجرا گذاشتن حقوق بشر شناخته شده بین المللی در حوزه قلمرو خود را دارند، ولی دیگر از محافظت های سکوت دیپلماتیک برخوردار نیستند. درست بر عکس، تخطی کنندگان دائمی حقوق بشر بیشتر و بیشتر می بایست در زیر نورافکن رسوایی بین المللی که توسط گروههای خصوصی و عمومی بحرکت در آمده اند عمل کنند. فعالان بین ملیتی، جهانی، منطقه ای و ملی انبوهی از فشارها را اعمال کرده اند که تقریباً برای کشورها غیر ممکن است که از یک پاسخگویی عمومی برای تخطی شان از حقوق بشر اجتناب ورزند. مسلماً، بیشتر مکانیسم های جاری پاسخگویی، اساساً بر قدرت افشای عمومی و موشکافی تکیه دارد. ولی ارزش افشای عمومی تخلفات و سعی در بی آبرو کردن کشورها به پیروی و اطاعت بیشتر را نباید دست کم گرفت. حتی دولت های شریر نیز به شهرت و آبروی جهانی خود اهمیت می دهند. برای مثال، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، هیچ رژیم گناهکارتری از رژیم نظامی آرژانتین کوشش های دیپلماتیک قابل توجهی در ممانعت و جلوگیری از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بعمل نیاورد. بعلاوه، برملاشدن اغلب حداقل به چندی از قربانیان اصلی کمک می کند.

مهمترین اثر تمامی این فعالیت حقوق بشر در سطح جهانی - که بیشتر شفاهی است - - احتمالاً کمتر روی دست آوردهای فوری آن بر روی قربانیان است تا این حقیقت که روشها و انتظارات ملی و بین المللی در حال تغییر هستند. ایده حقوق بشر نیرویی اخلاقی و قدرتی محرک را در دنیای معاصر دارد که به سختی در مقابل آن می توان مقاومت کرد. و همینطور که شهروندان بیشتری در اقصی نقاط دنیا به حقوق اعطا شده خود علیه دولت هایشان می نگرند، تقاضا برای حقوق بشر مرتباً باعث فرار دیکتاتورها و سقوط دولت هایشان می شود. شمشیر همیشه پرقدرت تر از کلام است، لاقلاً در کوتاه مدت. ولی کار فعالین حقوق بشر، هر جایی که باشند، کار سنتی و شریف بیان حقیقت عدالت پرقدرت است. ویکی از پرجرات ترین درسهای تاریخ بین المللی معاصر این است که، بیش از آنچه که به اصطلاح واقع بین ها قبول دارند، حقیقت پیروز می شود. (جک دانلی (Jack Donnelly) پروفیسور آندرو ملون در مطالعات بین المللی، دانشگاه دنور. منبع قابل استفاده لیبرال دیموکرات)

پایان
